

والادیمیر مایا کوفستی

بر اوج صدایم

برگردان: سارا ابوطالبی
گرافیک متن: شروین پاشایی



مایاکوفسکی، ولادیمیر ولادیمیروویچ، ۱۸۹۳ - ۱۹۳۰ م.
Maiakovski, Vladimir Vladimirovich
بر اوج صدایم: شعرهای کوتاه ولادیمیر مایاکوفسکی/

مترجم: سارا ابوطالبی.

تهران: مینا، ۱۳۸۷.

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۵۲۰۰-۰۱-۰

۹۶ ص

شعر روسی -- قرن ۲۰ -- ترجمه شده به فارسی

شعر فارسی -- قرن ۱۴ -- ترجمه شده به روسی

ابوطالبی، سارا، مترجم.

PG ۳۴۷۵/۵۵۱۶۱۳۸۷

۸۹۱/۷۱۴۲

۱۵۷۵۹۹۷

تابخانه ملی ایران



بر اوج صدایم

ولادیمیر مایاکوفسکی

برگردان: سارا ابوطالبی

مقدمه (متنی از پاریس پاسترناک) ترجمه از: بابک شهاب

گرافیک متن و طرح جلد: پروین پورانی

ناشر: نشر مینا

نظارت فنی و چاپ: کارگاه کوتاه

حروف نگاری: علم روز

لیتوگرافی: رامین

چاپ و صحافی: کهنمویی زاده

چاپ اول، زمستان ۱۳۹۰

تیراژ: ۱۱۰۰ نسخه

قیمت: ۵۰۰۰ تومان

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۵۲۰۰-۰۱-۰

ISBN: 978-600-5200-01-0

نشر مینا، تهران صندوق پستی: ۱۳۱۴۵/۱۷۷۸

Mina.Artpub@gmail.com

تمامی حقوق متعلق به نشر مینا است

هرگونه استفاده منوط به اجازه‌ی کتبی ناشر است

فهرست

۹	جای مقدمه (ترجمه‌ای از بابک شهاب)
۱۱	حق مترجم
۱۵	گوشه‌ها را دهید!
۱۷	بایس خودنمایی
۱۹	برای صدام
۲۷	نویسندگان برادر
۳۱	نیمه شب
۳۳	خطاب به معشوق
۳۷	لی لی عزیز
۴۱	خطاب به همه و هر چیز
۴۷	خوب
۵۳	تو چطور؟
۵۵	رژه‌ی ما
۵۷	تو
۵۹	پاسخ دهید!
۶۱	آیا شانه‌هایت نمی‌خارند؟
۶۵	پاسخی جامع
۶۷	داستان کوزنتسک و سازنده‌گانش
۷۱	هیچ چیز تازه نیست
۷۳	مشکل بهار
۷۷	فرمان شماره ۲ به ارتش هنر
۸۱	سرگذشت شکفت‌آور
۸۵	بازگشت به خانه!
۸۹	رژه به چپ
۹۱	روشی که يك سگ شدم!

به جای مقدمه

(ترجمه‌ای از بابک شهاب)

این تراژدی "ولادیمیر مایاکوفسکی" نام داشت، تراژدی‌ای که به‌تازگی منتشر شده بود. من با هوش و حواس از دست‌رفته‌اش می‌کردم، با تمام قلب مسحورم، بی‌آن‌که نفس بکشم. پیش از آن هرگز چنین چیزی نشنیده بودم. در آن همه چیز بود، هم بلر و سُر و هم سپیدار و پروانه. سلامانی‌ها، شیرینی‌پزها، خیاط‌ها، لوکوموتیوها. چه نیازی به سخن قول است؟ مگر ما آن متنی نفس‌گیر و رازناکی تابستانی را به‌خاطر داریم که چاپ ده‌هه‌ی سی و یک در دسترس همه‌گان است. در دوردست لوکوموتیوها می‌گریزند. وادی جادایش همان پنهانی مطلق زمین را داشت و همان شیفته‌گی بی‌پایانی را که بدون آن هویت ناپیل می‌بود، همان بی‌نهایتی که در هر گوشه‌ی زندگی، به هر سو رخ می‌گشاید، چیزی که شعر بستان‌ها سوءتفاهمی است که ابهامش دیری نمی‌پاید.

و چه قدر همه چیز ساده بود. هنر، تراژدی نام داشت، هنر نامی که شایسته‌اش است. تراژدی "ولادیمیر مایاکوفسکی" نام داشت. عنوان، آن حقیقت بی‌نهایت ساده را پنهان کرده بود که شاعر مؤلف نیست، بلکه سوژه‌ی شعر است که در قالبِ راوی با دنیا سخن می‌گوید. عنوان، نام کوچک مؤلف نبود، نام بزرگ محتوا بود.

باریس پاسترناک، "امان نام"

سخنِ مترجم

مایاکوفسکی (۱۸۹۴-۱۹۳۰)، یکی از شخصیت‌های برجسته‌ی تاریخ روسیه است. اشعار، نمایشنامه‌ها و هنر او بر نویسندگان و هنرمندانِ امروز تأثیرگذار بوده است. در بازتعریفِ نقشِ هنرمند در جامعه، مایاکوفسکی به مسئولیتِ نهاییِ هنرمند برای تغییر و بازسازیِ جامعه و فرهنگِ سوسیالیستی اشاره دارد. اشعارِ تأثیرگذارِ شاعرانی چون پوشکین و دیگر سنت‌گرایان دور انداخته می‌شوند و آثاری با ترکیبات

انقلابی، واژه‌ها و تصاویری نو جایگزین آن‌ها می‌شوند، و طرح حمایت از صنعتی شدن و سیستمی نو برای شورای کارگران و سربازان مطرح می‌شود. او سایه‌ای از واقعیت است و اشعارش انعکاس صدای روزگار خویش. او خود را وقف اجرای نقش شاعر کارگر ساخت و خود را به سوی تولید، ساخت و خلق می‌کشید.

از دیدگاه او، وزن و قافیه آزاد و تنها تابع حرکات و الهام به شاعر می‌باشد. شعر او انعطاف‌ناپذیر و تکان‌دهنده است. زندگی شاعرانه‌اش از سال ۱۹۱۲، پس از گپ صمیمانه با دیوید برلیوک (شاعر و همکلاسی او در شورای مسکو)، آغاز شد. مایاکوفسکی به واسطه برلیوک در حضور دوستان و شعرا، به عنوان شاعر مشهور معرفی می‌شود. (علی‌رغم این‌که او تا آن زمان حتی یک خط شعر هم ننوخته بود). برلیوک به او می‌گوید که او تا آن زمان برای همیشه به انجام آن پرداخته. آن دو به همراه چندین دیگر، گروه فتوریس‌ت ادبی به نام Hylaea را تشکیل دادند. فتوریس‌ت‌های روس، کلیه نوشته‌هایی را که قبل از آن‌ها نوشته شده بود، رد کردند و تعهدشان به تزیین روح و طراوتی نو در فرهنگ و ادبیات روس از طریق بیانیه‌ای اعلام کردند و سانس را نادیده گرفتند.

شعر او سر بر اعتدال و نفی‌کننده شعر شعارزده‌ی اکتبر ۱۹۱۷ می‌باشد. او در شعرش به عشق، حبسیت و آزادی اشاره دارد و به همان میزان اعتراض خویش را به این واژه‌ها نشان می‌دهد. او شاعر است که در پشت واژه‌هایش ایستاده است.

در جولای ۱۹۱۵، یک سال پس از درد رنج در زندگی شعری‌اش وارد کرد. او به اسب و لی‌لی بریک معرفی می‌شود و پارمان لی‌لی شعر ابر شلوارپوش را از بر می‌خواند (شعری که بعدها آن را شعر روزگار نامید) و داستان عشق او و لی‌لی بریک آغاز می‌گردد. بسیاری از اشعارش توسط یک چاپ می‌شود.

علی‌رغم شهرت و وجهه ملی گسترده‌اش، او را به اعماق تأثر و تنزل کشاند. مغضوبیت از حکومت، فرونشانی گسترده‌ی خود به‌یاش و از دست دادن عشق لی‌لی بریک عواملی هستند که باعث شدند تا او در ۱۹۳۰ با شلیک گلوله به زنده‌گی خویش پایان دهد.

گاه می‌نشیند بر دم یک سؤال

چرا به پایان نبرم جمله‌ی هستی‌ام را

با نقطه‌ی یک گلوله؟

امروز هر چه بادا باد

غزل بدرودم را می‌سرایم